در آیی و تدبیر کاهن کن از خوبان بی مرمه بانی مد و مهر بر شوان داشت و سل سبک دهان بی کاهن گران شوان
یافت آدم گفت ای برادر تو میدانی که سنوز امروز از ولایت عدم قدم بیکدام اقدام در عقد توام آورده و در سنگلاخ کوه
گیر میل گفت ای آدم همه آفریدگان کاهن زنان از دم دهند تو از دم ده فرزند در جهنم تراکه در آخر از آن شرف حقیقت
بخبیث از زانی خواهیم فرود و بر صلات فرست تا خواهر تو حلال شود ای غیر چنانچه برکت صلات فرمدی خرمت بهشت
برآدم حلال شد اگر بهیئت در دو آنحضرت آتش دوزخ جز آدمی حرام گردد و عجب نیست نظم میکند دو شم سالت کرن
سرمایه حصول سعادت زسر هدایت کو لقمه خوان درد و بینی بجوی ؛ آرزو آرزوی نعیم مخلد است ؛ و چو خواص میشکه
ملکوت و صدر نشینان ارایک میروت را در مجلس انس عامر گردانیدند حضرت عزت بولایت الوهیت که اشه ولی الذین
آمنوا خوار با آدم و او و بکمال عنایت خداوندی خطبه نکاح ایشان باسماع ساکنان زوایای قرب رسانید و عقد از
دواج و رابطه امتزاج میان ایشان استحکام پذیرفت آنگه هر دو را بسکنی در بهشت امر کرد و بر نیو که وَقُلْنَا يَا آدَمُ دَخِيمٌ
یا آدم کرامی منظور نظر کرم اسْكُنْ ساکن شو أَنْتَ تو وَزَوْجُكَ وجفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت گفته اند مسکن
دلیل بر آن آمدست که بهشت چه مسکن ملک نباشد بلکه دلیل عاریت بود مثل اگر کسی را گوید داری یک مسکنی آن اعاره باشد
و ملک نیست و در بهشت که مسکن آن معهود شدند اختلافست بعضی بر آنند که در زمین بود و بارش زمین یا فلک بر
یا میان فارس و کرمان در دشت دابی گفته گوید بوستانی بود و در هندوستان مشتمل بر نقش عود و هندوان مانند آن و بقول
اجماعت هبوط که بعد از این ذکر آن بیاید مشعر است از بقعه بعیده دلیل ایشان آنست که هر که بهشت آن سرای در آید او را در آن
آمدن نیست قوله تعالی و ما هم عنها بمخرجین و جمهور علما بر آنند که بهشت مذکور در اشواب است که بالای آسمانها جای
اوست و اگر کسی از آن بیرون نیاید قوتیست که برای خلود خلق شده باشد و اگر نه خازنان بهشت درون می دوند و بیرون
می آیند و شب معراج حضرت رسالت صلات تا بعقبه بهشت تماشا بوی در آمده و بنا تشریف بیرون آورده بیت چون تماشا
گردستان بهشت ؛ رو بعوش آورده جنت ؛ چون آدم و حوا در بهشت ساکن شدند دیگر باره فرمان رسید که
وَكُلَا بخورید و تناول نمایید مِنْهَا یعنی از بهشت میوه های رَغَدًا خوردنی بسیار باسعت و رفاهیت که دل شما
بدان خوش شود و گشاده خوردنی حلال که شمار احساب نباشد حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید و هر نوع که اراده کنید
از هر گونه لباس بپوشید و از هر لون طعام و میوه بنوشید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مروید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را متعلق
نهی بقرب که از مقدمات تناولست غایت مبالغه باشد در اجتناب از اکل چنانچه و لا تقربوا الزنا اشارت بتحریم آن فعلست
بر ابلغ وجوه و تعیین شجره بمشیت نیز و علم الهدی و متابعان و لازم است او اغلب علما در آن سخن گفته اند بقولی درخت انجیر
و انه اخذای تعالی قسم بدو یاد میکند یا انگور چنانچه آدم او درخت خلد اخت اولاد او را نیز مفتون و لرد در حضرت
علی علیه السلام شجره کافور منقولست بعضی حنظل گفته اند و بروایتی شجره خلد که فرشتگان از آن خورند یا درختی که خورند

آن موجب حدث بوده یا شجره علم در وسط فردوس که جامع الوان اطعمه و علوم علیه بوده یا هر کدام از بجز دی یک بوده یا
و یا شمار تو آن شجره که کدام است و این جهة اولا و اولا و بجای آن مبتلا شده اند پس حق تعالی حکم کرد که گر درخت گندم
که اگر در این شجره نزدیک شوید فَتَكُونَا پس باشید شما مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسها خود و با نقصان جایگاه
بهر جای خویش از راحت و نعمت در تکلفه گوید درخت گندم از جمله اشجار بهشتی زیبا تر نبود و هر زه که مرد میها بهشت در شد
در و موجود بود و هر جا که آدم و حوا می نشستند فی الحال در نظر ایشان آن درخت سر میشد ایشان روی بطرفی دیگر میکردند و آنجا
نیز از زمین بیرست زبان حال میگفت بیت مکن درین چمن هر زش بجو روی ؛ چنانچه پرورشم میدهند میرم
القصه آدم و حوا در ریاض بهشت آرام گرفتند و در آن وقت شیطان از دخول جنت محروم بود و بواسطه آنکه در بهشت
رجیم بود و از حضرت قرب بسبب نافرمانی در سجده آدم واقع شد عداوت ابلیس بر بالین مکمل گشته سینه او پر از خشم
که تواند در کارخانه انسان مدخل سازد و هستک تفرقه در جوک جمعیت آدم و حوا اندازد و چون بهشت خزانه دار بهشت
تعلق بمیدشت تا خبر یافت که آدم از خوردن گندم ممنوع است و ابلیس را سرشته صلتی بدست آمد و با مار و طاوس
بکم بختی که در شد قدیم مشاورت کرده در دخول جنت از ایشان استمداد نمود و بعد از آن در تنسیق طریق
در آمدن بهشت باز یافت خواند در جنت از دخول واگاه شد و بیرون کردن بدان جانب مشتاق شد زان
که دست از باز دارید که در ضمن این کار و بار اسرار بسیار است و در قصه مار و طاوس علما قصص اخبار حکایات بسیار دارند
و صورت این حکایت درست و سست و منوط را و در معنی آنکه این هر دو اشارت است بغضب و شهوت که شیطان
ایشان بر آدمیان دست می یابد حکیم سنایی بنیتی اشارتی فرموده بیت خشم و شهوت مار و طاوسند در تکیب تو
دیو را این پاس و نفس را آن دستیار ؛ آنچه ابلیس را خاطر از معاطا اخراج جمع شد که آدم میگشت و وسوسه را
بهانه بجست تا وقتی که آدم بر بهشت دولت نشسته بود و حوران و غلمان گرد او می گردند خدمت بر بسته اند
اشجار در ترتیب فرمان بری اوراق در فنان نعمات موزون در مقام جیسانگری ناگاه بر زبان آدم گذشت
که ما اطیبها چه خوش موضعیست بهشت و چه پاکیزه جاییست این منزل بهر بهشت لَوْ أَنَّ فَلَدًا اگر تو فلد را رسیدی
ساکنان او گشیدی و بودی و آفت زوال خورندگان نعیم بر کالش وی نرسیدی ابلیس این سخن مغتنم داشت بتکلی بر آن
بر سر راه آدم آمد و در زیر درختی نوحه کنان و فریاد زنان بایستاد آدم را در وقت مرور نظر بر آن مجمع فریب و غرور افتاد
پرسید که چه کسی و نوحه چه میکنی ابلیس گفت از زمره فرشتگان و مرا بر حال زوال شما نوحه میکنم که نه چشم بر کشید و شما را
قضا بساط دولت جنت شما بنوردیده اند کاروان قدر بنای کامکاری و کارگذاری شما در هم افکنده و آب
کمال اقبال شما بنوب زوال رسیده و این ملک سریع و دور بر فنا از شما بدیگری انتقال نموده شعر برکن ای زمین
جای گذر بگزی ؛ جمعی که اندر و ملن ساخته اند ؛ آدم از استماع این کلمات جنت انگیز نفرت آمیز فرشکوه در دل